

خودفراموشی و زمینه‌های آن با تأکید بر آیه ۱۹ حشر

مجید حیدری فر*
محمدعلی مجد فقیهی**
محمد حسنی***

چکیده

خودفراموشی یکی از مسائل مهم انسان‌شناختی و از مفاهیم مهم علوم انسانی است. در قرآن کریم از آن به عنوان «نسیان نفس» یاد شده و اصطلاح امروزی آن «ازخودبیگانگی» یا به دیگر سخن «الیناسیون» است که در عصر کنونی طرح شده و مورد توجه فیلسوفان و عالمان علوم انسانی قرار گرفته است. در بینش قرآنی، خودفراموشی حالتی روانی و فکری است که برخلاف حیوان، در انسان پیدا می‌شود؛ زیرا فقط انسان است که می‌تواند هویت واقعی خویش را با علم آگاهانه حضوری بیابد یا از آن غافل شود و یا آن را بفروشد و از آن بیگانه شود. پژوهش پیش‌رو، از جمله پژوهش‌های کاربردی در حوزه قرآن‌پژوهی است که ماهیت خودفراموشی را بررسی و عوامل و زمینه‌های این بحران را در ابعاد سه گانه؛ اعتقادی، اخلاقی و رفتاری تحلیل و تبیین کرده است.

واژگان کلیدی

آیه ۱۹ حشر، خودفراموشی، زمینه‌های خودفراموشی، خدافراموشی، الیناسیون.

dr.mheidarifar313@yahoo.com
m110faghihi@yahoo.com
m.hasani561@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۱۵

*. استادیار دانشگاه معارف اسلامی.
**. استادیار دانشگاه معارف اسلامی.
***. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه معارف اسلامی.
تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۲۲

طرح مسئله

یکی از بزرگ‌ترین مصائب انسان در تمامی عصرها به‌ویژه عصر کنونی بحران ازخودبیگانگی و خودفراموشی است. این پدیده ممکن است در عرصه فردی یا جمعی رخ دهد، در مقاله پیش‌رو خودفراموشی فردی مدنظر است. این مفهوم در زبان‌های اروپایی با واژه Alienation از آن یاد می‌شود. در طول زمان گاه با مفهومی با بار ارزشی مثبت و اغلب با معنایی دارای بار منفی به‌کار می‌رود. در اینجا کاربرد منفی و ضد ارزشی آن مدنظر است؛ در این کاربرد، برای انسان هویتی حقیقی و واقعی در نظر گرفته می‌شود که حرکت در مسیر مخالف آن، به غفلت و فراموشی آن حقیقت می‌انجامد، تا جایی که موجودی فروتر از خویش را خود می‌پندارد و کلیه تلاش‌های وی متناسب و در راستای آن موجود فروتر شکل می‌گیرد. با توجه به آیات نورانی قرآن برخی امور بستر و زمینه این امر را فراهم می‌آورند، از جمله آنها خودفراموشی است که رابطه مستقیمی با این مسئله دارد. در اینجا این سوال مطرح است که از منظر آیات قرآن کریم زمینه‌های این بحران چیست و تلازم و ترابط بین خودفراموشی و خودفراموشی چگونه تحلیل می‌شود؟

مفهوم‌شناسی

الف) خودفراموشی

اصطلاح شایع امروزی آن ازخودبیگانگی است که ترجمه واژه الیناسیون^۱ است. برخی این واژه را به‌معنای «گرفتار بیگانه شدن» و «بیگانه زده شدن» می‌دانند؛ یعنی خود را عوضی گرفتن و به‌جای خدمت به خود، خدمت به بیگانه کردن و خود را با بیگانه یکی پنداشتن. (سروش، ۱۳۷۶: ۴۴۳؛ همو، ۱۳۸۸: ۱۵۸) این مفهوم در فلسفه غرب سابقه دیرینه‌ای دارد و در مناسبات حقوقی استعمال می‌شود که به‌معنای از آن شخص دیگری کردن یا انتقال به غیر به‌کار می‌رود. این واژه در هر علمی معنای خاص خود را دارد. در روان‌شناسی و روان‌پزشکی این‌گونه معنا می‌شود: حالت ناشی از اختلال روانی یا به‌دیگر سخن؛ روانی بودن. (دریابندری، ۱۳۶۹: ۲۵؛ مطهری، ۱۳۷۴: ۱۳ / ۵۵۸؛ همو، ۱۳۷۲: ۴ / ۴۹۶) البته نمی‌توان این واژه اصیل قرآنی را با واژه الیناسیون یا ازخودبیگانگی هم‌معنا دانست؛ زیرا در قرآن بحث خودفراموشی انسان به‌صورت خیلی دقیق‌تر و عمیق‌تر و منوط به شناخت گسترده‌تر از وجود انسان مطرح است. تعبیر دقیق و بسی عمیق قرآنی و روایی آن مفهوم خودفراموشی است که خدای تعالی در قرآن از آن به «نسیان نفس» یاد کرده است و می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ» (حشر / ۱۹)؛ «اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ» (بقره / ۴۴) خدای سبحان در آیاتی چند به آن هشدار داده و همگان را به هوشیاری و مراقبت فراخوانده و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ. (مائده / ۱۰۵)

1. Alienation.

ای مؤمنان! خویش را دریابید! چون رهیاب شده باشید آن کس که گمراه است به شما زیان نمی‌رساند.

در فارسی معانی دیگری نیز برای آن قرار داده‌اند، از قبیل «با خودبیگانگی، بی‌خویشتنی، ناخویشتنی، درد بی‌خویشتنی، الینه شدن، جن‌زدگی، گرفتار بیگانه شدن، دیگری را به‌جای خود پنداشتن، خود دیگر پنداری، دیگر خود پنداری، از خود بی‌خود شدن و ...» (دریابندری، ۱۳۶۹: ۵ - ۱؛ رجبی، ۱۳۸۶: ۶۹) از آنجا که این نوشتار صبغه قرآنی دارد، ما واژه خودفراموشی را برگزیده‌ایم.

ب) زمینه

زمینه به معنای مقدمات مناسب جهت انجام کار یا وقوع رویدادی یا به‌وجود آمدن چیزی است. «(انوری، ۱۳۸۱: ۵ / ۳۸۷۶) از آنجایی که هر پدیده‌ای در پیدایی و پایایی خویش نیازمند یک سری زمینه‌ها و به‌عبارتی بسترها و مقدمات است، خودفراموشی نیز به‌مثابه یک پدیده شوم اخلاقی از این قاعده مستثنا نیست، از این‌رو در این مقاله، آن بسترها و مقدمات شمارش و بررسی می‌شود و از آنها تحت عنوان زمینه‌های خودفراموشی با سه زیرشاخه اعتقادی، اخلاقی و رفتاری آورده می‌شود.

یک. زمینه‌های اعتقادی

هر انسانی از آنجا که دارای فکر و اندیشه است صاحب عقیده نیز هست اما امکان دارد در این بینش، نگرش و گرایش به خطا افتد و نتواند برای خود عقیده درست و بر حقی برگزیند، از این‌رو همواره متحیر و سردرگم می‌ماند. نداشتن باور و ایمان و از یاد بردن مبدأ و معاد می‌تواند برای فرد و اجتماع زیانبار باشد و زمینه رخت زبستن انسانیت و فراموشی حقیقت آدمی را فراهم آورد که در ذیل به بیان این امور پرداخته می‌شود.

۱. نداشتن اعتقاد حقیقی به مبدأ (خدا فراموشی)

مارکسیسم خداپرستی را مایه از خود بیگانگی می‌داند و چنین می‌پندارد که توجه به خدا و دین زمینه از خودبیگانگی را فراهم می‌آورد و به دیگری وابسته می‌سازد. (بدوی، ۱۹۸۴: ۲ / ۲۱۴ - ۲۱۳ و ۴۲۰)، این سخن دقیقاً نقطه مقابل بینش قرآن است که خدا فراموشی را زمینه خودفراموشی می‌داند. (سبحانی، ۱۳۸۳: ۱۳ / ۳۲۰) قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَٰسِقُونَ. (حشر / ۱۹)

و هم چون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، پس [خدا] خودشان را از یادشان برد؛ فقط آنان نافرمان‌بردارند.

براساس آیه فوق، زمینه‌ساز اصلی خودفراموشی، خدافراموشی است؛ بدین بیان که:

خدافراموشی، انسان را در لذات مادی و شهوات حیوانی فرو می‌برد و زمینه فراموشی هدف آفرینش او را فراهم می‌سازد؛ در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای خویش غافل می‌ماند و خود حقیقی و نیازمندی‌های او را وامی‌نهد. از سوی دیگر، خدافراموشی، همراه با فراموشی صفات پاک باری تعالی است که هستی مطلق و علم بی‌پایان و غنای محض است و غیر او همه وابسته و فقر محض و نیازمند به ذات پاک اویند. همین امر سبب می‌شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی‌نیاز بشمرد و بدین ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۹ / ۲۱۹؛ ابن‌عاشور، بی‌تا: ۲۸ / ۱۰۱)

از سوی سوم، خودفراموشی کیفر خدافراموشی و ترک و رها کردن حق خدای سبحان و معصیت پروردگار است که به واسطه این گناه آدمی از خیر و ثواب محروم می‌گردد و به دیگر سخن دچار خودفراموشی و از خودبیگانگی می‌شود. (طوسی، بی‌تا: ۹ / ۵۷۱)

در آیه پیش‌گفته، فراموشی خدا، زمینه‌ساز اصلی از یاد بردن خویش معرفی شده و در جای دیگر فراموشی خدا را مایه این دانسته است که خدا نیز آنان را فراموش می‌کند و می‌فرماید: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمْ الْأَسَاقُونَ». (توبه / ۶۷)

از این دو آیه استنباط می‌شود که بین فراموشی خدا و خویشتن خویش نوعی ارتباط و تلازم برقرار است؛ یعنی هرگاه انسان، خدای خویش را از یاد برد، خدا نیز او را از یاد می‌برد و از رحمت بی‌کران خویش دور می‌سازد و درخت جان او می‌خشکد؛ زیرا خمیرمایه جان آدمی با خداجویی و خداخواهی و گرایش به او سرشته شده است؛ (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۳ - ۱۲) از این رو خدافراموشی زمینه‌ساز خودفراموشی و از خودبیگانگی است.

نگارنده تفسیر تسنیم در این باره می‌نویسد:

اگر انسان توجه به خود کند نفس او مرآت و آینه‌ای است که شناخت آن جدای از شناخت خدا نیست، به‌دلیل همین وحدت و پیوند ناگسستنی است که فراموشی و نسیان خدا موجب فراموشی و نسیان خود نفس می‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۳ / ۳۵۹)

به سخن گویاتر آفریدگار انسان از خودش به خودش نزدیک‌تر است. قرآن در این زمینه می‌فرماید:

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. (ق / ۱۶)
وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. (انفال / ۲۴)

براساس این آیه، خدای والا بین انسان و قلب او که واقعیت آدمی را تأمین می‌کند، واسطه است؛ زیرا انسان موجودی درون تهی و اجوف است و صمدیت ویژه خدای والا است، پس خدای قادر و متعال بین انسان و

ذات و صفات و افعال او حائل است و از خود انسان به او نزدیک‌تر است، از این رو یاد خدا، یاد خویشتن است (بقره / ۱۵۲) و دل‌بستگی و یافتن چنین معبودی مساوی با باز یافتن خویش است، چنانچه عکس مستوی آن نیز چنین است که خدافراموشی مساوی با خودفراموشی (حشر / ۱۹) است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۲ / ۱۰۹)

کوتاه سخن اینکه حق ناباوری سبب نافرمانی پروردگار و نافرمانی و عصیان پروردگار مایه خدافراموشی، و خدافراموشی زمینه‌ساز اصلی خودفراموشی است: «مَنْ عَصَى اللَّهَ فَقَدْ نَبِيَّ اللَّهَ» (مفید، ۱۴۱۳: ۲۴۹)؛ «وَمَنْ نَبِيَّ اللَّهَ أَنْسَاهُ نَفْسَهُ». (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۲۴؛ آمدی، ۱۳۶۶: ۱۹۰)

۲. نداشتن اعتقاد راستین به معاد (مخالف‌فراموشی)

مخالف‌فراموشی یا اعتقاد نداشتن به روز واپسین یکی دیگر از اموری است که زمینه خودفراموشی و از دست دادن هویت واقعی را برای انسان فراهم می‌آورد.

فراموشی در لغت با واژه «نسیان» و در مقابل «ذکر» آمده است. (فراهیدی و راغب اصفهانی ماده نسی و در بسیاری از اوقات به‌طور استعاره بر ترک چیزی و بی‌اعتنایی به آن نیز اطلاق می‌شود و در آیه «فَالْيَوْمَ نَنْسُهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» (اعراف / ۵۱) بدین معناست که آنان در دنیا به مسئله مبدأ و معاد بی‌توجهی ورزیدند، خدا نیز امروز [که روز لقا است] به لوازم زندگیشان نمی‌پردازد. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۸ / ۱۳۴)؛ زیرا از سویی نبود باور قلبی به معاد و فراموشی آن، بستر مناسبی برای ایجاد شبهه علمی در انسان است که چگونه پروردگار اجزای پراکنده را دوباره جمع می‌کند و به آنها حیات می‌بخشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۴ / ۵۱ - ۴۹) چنان‌که قرآن در این باره می‌فرماید: «وَكَاذِبُوا يَقُولُونَ آئِنَّا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا آئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ» (واقعه / ۴۷) از سوی دیگر پس از ایجاد شبهه علمی در انسان، این امر [فراموشی معاد] او را به سمت و سوی شهوت‌های عملی و هواپرستی می‌کشاند، به سخن گویاتر با اینکه می‌داند معاد و قیامت حق است، اما چون باور قلبی ندارد، خود را به فرموده امیرمؤمنان علیه السلام به فراموشی می‌زند. (نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶) قرآن در این باره می‌فرماید: «وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَالسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنَّ نُظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ» (جاثیه / ۳۲)؛ همین ناباوری و ناهمی، او را به سمت و سویی سوق می‌دهد که تمام حقیقت خویش را همان بُعد زمینی و حیوانی و منحصر در دنیا می‌پندارد: «وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (انعام / ۲۹)؛ «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمُ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ». (جاثیه / ۲۴)

به بیان قرآن کریم چنین انسانی بر پایه این پندار باطل، همواره حیات حیوانی را حیات واقعی می‌پندارد و هویت بیگانه را به جای هویت واقعی می‌نشاند و چون حیوانیت به جای انسانیت نشست، چنین پنداشته می‌شود که هرچه هست، همین جسم مادی و تنعمات دنیایی است؛ زیرا او معاد و زندگی ابدی را از یاد برده و بر این باور است که: «وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً» (کهف / ۳۶) و گمان نمی‌کنم ساعت [= رستاخیز] برپا گردد».

در اثر چنین بینشی، نیازهای این انسان نیز نیازهای حیوانی (خور، خواب و خرامیدن) می‌شود: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ» (محمد / ۱۲) و کمال او بهره‌وری‌های مادی و کمالات دنیایی می‌گردد و با رسیدن به همین لذات فرحناک می‌شود: «وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (رعد / ۲۶)؛ از این رو، به‌طور کلی هویت انسانیش را از یاد می‌برد، چنان‌که قرآن کریم از یاد بردن مبدأ و معاد را مایه تباهی و غفلت از خویشتن و فراموشی آفرینش نخستن می‌داند و بیان می‌دارد: «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ، قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ». (یس / ۷۸)

شیخ صدوق روایتی را نقل می‌کند که عبدالعزیز بن مسلم می‌گوید: از امام هشتم علیه السلام درباره این آیه سؤال کردم: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» حضرت فرمود:

خدا نه سهو می‌کند، نه چیزی را فراموش می‌نماید، بلکه سهو و نسیان مربوط به مخلوقاتی که نبودند و خلق شدند، است، آیا به این آیه برخورد نکرده‌ای: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» معنای آیه چنین است: خدا، کسانی را که او و قیامت را فراموش کرده‌اند این‌گونه جزاء می‌دهد که خودشان را از یاد خودشان می‌برد، همان‌طور که در جای دیگر فرموده: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» و نیز می‌فرماید: «فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا؛ یعنی رهایشان می‌کنیم، همان‌طور که آنها از آماده شدن برای چنین روزی طفره می‌رفتند و این کار را ترک کرده بودند». (صدوق، ۱۳۹۸: ۱۶۰)

در فقره نخست این روایت مجازات خدا فراموشی و فراموشی روز لقا، خودفراموشی معرفی شده است؛ بدین معنا که هرکس خدا و روز لقا را از یاد برد او را گرفتار خودفراموشی می‌کند؛ زیرا خود شخص به سبب فراموشی مبدأ و معاد، زمینه این رذیله را فراهم آورده است.

دو. زمینه‌های اخلاقی

از آنجایی که انسان دو جنبه حیوانی و انسانی دارد، تمایلات و خواسته‌ها و روحیات و ملکات او متفاوت است؛ پاک و ناپاک، زشت و زیبا، نیک و ناپسند و ... انسان با فطرت پاک و سالم خویش، زشت را از زیبا و پاک را از ناپاک و خوب را از بد تشخیص می‌دهد (شمس / ۸)، اما در این میان برخی امور که از آنها به نیایدها در حوزه اخلاق یاد می‌کنیم، زمینه آلوده ساختن حقیقت انسانی و فطرت پاک و خدا جویش را رقم می‌زنند و آدمی با اختیار و اراده خویش آنها را برمی‌گزیند. در نوشتار پیش‌رو، نیایدها و نبایسته‌های در حوزه اخلاق که منجر به آلوده ساختن و بیماری انسان و از دست دادن هویت پاک آدمی‌اند، بیان و واکاوی می‌شود.

۱. خودبرترینی

از دیگر زمینه‌های خودفراموشی، کبر و غرور و به تعبیری، تکبر و عجب است که به معنای خود را از دیگری برتر دانستن است. (ابن فارس، ماده: عجب) کبر، عزت و بزرگی است که موجب برترینی خود بر دیگری می‌شود. این احساس برتری اگر در عمل ظاهر شود، تکبر و اگر درونی باشد و انسان در درون، خود را برتر و از خود راضی باشد عجب است، از این رو عجب، سبب تکبر و تکبر، نتیجه عجب درونی است. (نراقی، بی تا: ۱ / ۱۴۶)

عجب، زمینه فراموشی گناهان و بی توجهی به آنها را فراهم می‌آورد، به طوری که فرد، چیزی از آنها را به یاد نمی‌آورد و در صورت یادآوری، آن گناه در نزدش کوچک به شمار می‌آید؛ در نتیجه در پی آموزش گناهانش بر نمی‌آید و از سویی عباداتش را بزرگ شمرده، بر خدا منت می‌نهد و منعم و نعمت‌های او را فراموش و زمینه هلاکت و شقاوت خویش را فراهم می‌سازد. (فیض کاشانی، ۱۴۱۷: ۶ / ۲۵۷؛ نراقی، بی تا: ۱ / ۳۶۲) آنگاه این برترینی و خودپسندی از او جرثومه فساد می‌سازد که کژراهه را راه راست و ناحق را حق و ناراست را راست می‌پندارد، چنان که قرآن در این باره می‌فرماید: «وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا». (کهف / ۱۰۴)

بر این اساس، خویشتن ضعیف خود را برتر و مافوق تمام خلائق می‌داند و چنان کبربایی برای خویش قائل است که تکبرش به وی اجازه نمی‌دهد، لحظه‌ای به خود بیندیشد که دیروز نطفه‌ای بی‌ارزش و فردا مرداری گنبدیده خواهد بود. (نهج البلاغه، حکمت ۱۲۶) در خیال واهی خویش آن گونه گام برمی‌دارد که گویی می‌خواهد زمین را بدرد و به قله‌های برافراشته کوه‌ها رسد. (اسراء / ۳۷)

این رذیله آدمی را از زی عبودیت بیرون می‌برد تا جایی که او خود را پروردگار می‌پندارد و با گفتن «أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (نازعات / ۲۴) و «أَنَا أَحِبُّ وَأُمِّيْتُ» (بقره / ۲۵۸) ادعای باطل ربوبیت می‌کند و خود واقعیش را از یاد می‌برد و خود را پروردگار والا و مایه حیات و ممت می‌داند. این بدترین گمگشتگی و گمراهی و دوری انسان از حقیقت خویش است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۲ / ۲۵۲)

۲. خدا و معنویت‌گزینی

پیدایی و پایایی روحیه خداگزینی و بی توجهی به معنویت در فرد یکی دیگر از اموری است که زمینه خودفراموشی را فراهم می‌آورد.

انسان بر پایه فطرت، آن عطیه آسمانی و هدیه خدادادی، خداگرا و خداجو آفریده شده است (روم / ۳۰)، اما آنگاه که دنیاگرایی و مادی‌پرستی جایگزین خداگرایی و خداپرستی شود، از خدا و یاد او می‌گریزد و در پی آن چنین می‌پندارد که هیچ ماورا و حقیقتی جز نشئه مادی و حیات حیوانی وجود ندارد، قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ. (جاثیه / ۲۴)

و گفتند: «این جز زندگی پست [دنیای] ما نیست؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و جز روزگار، ما را هلاک نمی‌کند».

بر این اساس، با حاکمیت روحیه خداگریزی و بینش و نگرش و گرایش غیر توحیدی، کانون وجود آدمی که فقر و ربط محض به پروردگار است، دچار بحران و نگرانی می‌شود و سست و بی‌بنیان می‌گردد و تکیه‌گاه استوار خویش را از دست می‌دهد: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (عنکبوت / ۴۱)؛ زیرا در این صورت رابطه خود با خدای خویش قطع نموده و دنیا را مطلوب یگانه خویش قرار می‌دهد؛ در نتیجه همه کوشش‌های خود را منحصر در دنیا قرار داده و فقط زندگی دنیایش را اصلاح می‌کند. روزبه‌روز آن را توسعه بیشتری می‌دهد و به بهره‌وری از آن سرگرم می‌گردد و به فکر همان خودحیوانی و ناخودی است که خود را خودی جا زده و پیوسته در میان آرزوهای برآورده نشده و در ترس از فراق آنچه بر آورده شده به سر می‌برد؛ زیرا هرگاه انسان دل خویش را عاری و خالی از معنویت و تهذیب سازد و به عقل که ایستایی فرد به آن وابسته است بی‌اعتنا شود، خود حقیقی و جنبه ملکوتی او (همان موتور محرک که در واقع تمامیت وجود و عامل انسانیت اوست) دچار نقص و کاستی می‌شود و دین و ایمان او از بین می‌رود. (کراچکی، ۱۴۱۰: ۲ / ۳۱)

معنویت و تزکیه نفس، نیاز روح و به تعبیری غذای روح آدمی است که اگر دچار کاستی و کمبود شود، شخص را زمین‌گیر می‌سازد و مانع رشد و تعالی و بهره‌وری از قوای نهفته در وجود انسان می‌شود، از این‌رو هرچه گذر زمان بر سن او بیفزاید و از عمرش بکاهد، فاصله او از حقیقتش بیشتر و کدورت قلبش فزون‌تر و از ملکوت دورتر می‌شود؛ زیرا چنین انسانی به گوهر ارزشمند وجودی‌اش بی‌توجه و به چراغ فروزان خود عقلی و انسانی خویش بی‌اعتنا و آن را در درون خود خاموش می‌کند و تمام هم و غم خویش را در پی خوردن و خوابیدن و خرامیدن (تفریح و لذت‌بری) صرف می‌کند و به حیوانی در قالب انسانی تبدیل می‌شود که ظاهرش به انسان می‌ماند و باطنش چونان حیوانات بلکه پست‌تر و فرودست‌تر است: «إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (فرقان / ۴۴) آنان جز همانند چهارپایان نیستند، بلکه آنان از نظر راه [یابی] گمراه‌ترند».

چنین فردی، مصداق بارز خودبیگانگی است که روزبه‌روز از خویشتن خویش و خدای خویش فاصله می‌گیرد و فرجام شوم گمراهی و ضلالت و زندگی مشقت بار در دنیا و آتش سوزان در عقبا در انتظار او است. امام سجاده علیه السلام در زمینه پیش‌آمد چنین نامالایماتی در نیایشی می‌فرماید:

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَلَا تَجْعَلْنِي نَاسِيًا لِذِكْرِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي، وَلَا غَافِلًا لِإِحْسَانِكَ فِيمَا أَوْلَيْتَنِي، وَلَا آيسًا مِنْ إِجَابَتِكَ لِي. (شعرانی، ۱۳۸۶: ۱۴۶)

خدایا بر محمد و خاندان او درود فرست و مرا آن گونه قرار مده که سپاسگزاری در

برابر نعمت را فراموش کنم، یا از ذکر احسان و بخشش تو غافل شوم، یا از استجابت دعایم هرچند به تأخیر افتد، ناامید گردم.

۳. دنیاگرایی

انسان بر اثر انس با دنیا و زیبایی‌های فریبی‌های آن و دلبستگی‌های دلربای آن از حقیقت خویش غافل و به دنیا و زیبایی‌های آن مشغول می‌شود. این رویه کم‌کم به یک روحیه ضد ارزشی و رذیله اخلاقی تبدیل می‌گردد و زمینه از دست دادن سرمایه وجودی آدمی و هویت واقعی‌اش را فراهم می‌آورد؛ زیرا دنیا ویژگی‌اش فریبندگی و متاع غرور است؛ یعنی آنچه انسان را فریب دهد اعم از مال، جاه، شهوت و شیطان باشد. (راغب اصفهانی، ماده: غر) و بازیچه و محل سرگرمی است و طبیعی است اگر انسان به این بازیچه سرگرم و به آن مشغول شود، از حقیقتش باز می‌ماند.

قرآن حکیم در بیان حقیقت دنیا می‌فرماید: «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران / ۱۸۵)؛ «إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ» (محمد / ۳۶) و نیز بدان هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ. (فاطر / ۵)

ای مردم، به یقین، وعده خدا حق است، پس هرگز زندگی دنیا شما را نفریبید و هرگز [شیطان] حيله‌گر شما را نسبت به [آمزش] خدا فریب ندهد.

در این آیات، خدای سبحان دنیا را مایه لهو و لعب و دنیاگرایی را پنداری باطل و کاری بی‌حاصل و مایه غرور و فریب معرفی می‌کند، از آنجا که هرگاه انسان فریفته دنیا شود، زمینه غفلت و بی‌توجهی به حقیقت خویش و امور معنوی و روحانی را فراهم می‌آورد و از آنچه برای تکامل وی و رسیدن به هدف آرمانی او است، باز می‌ماند، از این‌رو تعلق به دنیا بزرگ‌ترین مانع بر سر راه سعادت انسان و مهم‌ترین عامل خودباختگی و خودفراموشی است که هویت واقعی و حقیقی را از آدمی می‌گیرد و او را به حیوان درنده خوی مبدل می‌سازد، مطابق فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام دنیاگرا و دنیاخواه به سگ درنده‌ای می‌ماند که در پی این انس و الفت و تعلق بیش از پیش خود، هویت انسانی خویش را از دست می‌دهد و همواره به هجوم و حمله می‌اندیشند و هیچ‌گونه سبیری ندارند. علی علیه السلام در این باره بیان می‌دارد:

فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَي بَعْضٍ وَيَأْكُلُ عَزِيْرُهَا ذَلِيْلَهَا وَيَقْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا، نَعْمَ مُعَقَّلَةٌ وَأُخْرِي مُهْمَلَةٌ قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولَهَا وَرَكِبَتْ مَجْهَوْلَهَا سُورُحٌ عَاهَةٌ بُوَادِعَتْ لَيْسَ لَهَا رَاجٌ يَقِيْمُهَا وَلَا مُسِيْمٌ يَسِيْمُهَا. (نهج البلاغه، نامه ۳۱)

همانا دنیاپرستان چونان سگ‌های درنده، عوعوکنان برای دریدن صید در شتابند. برخی به برخی دیگر هجوم آورند و نیرومندشان، ناتوان را می‌خورد و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را

یا چونان شترانی هستند که برخی از آنها پای بسته و برخی دیگر در بیابان رها شده‌اند که راه گم کرده و در جاده‌های نامعلومی در حرکتند و در وادی پر از آفت‌ها و در شنزاری که حرکت با کندی صورت می‌گیرد، گرفتارند. نه چوپانی دارند که به کارشان برسد و نه چراننده‌ای که به چراگاهشان ببرد.

پس روحیه دنیاگرایی و دلبستگی و تعلق به دنیا، انسان را فریفته مظاهر زیبای آن می‌کند و دل و جان آدمی را می‌آلاید و او را به دنیا مشغول می‌سازد، از این‌رو، هویت انسانی وی را می‌گیرد و او را به موجودی پست و از خودبیگانه و مسخ شده مبدل می‌سازد.

سه. زمینه‌های رفتاری

برخی از بسترها و زمینه‌های رفتاری خودفراموشی و میزان تأثیرگذاری آنها بدین شرح است:

۱. داشتن بینش نادرست و گرایش انحرافی

داشتن افکار غلط و اهداف انحرافی یکی دیگر از زمینه‌های خودفراموشی است که انسان ناخود را به جای خود می‌گیرد و در نتیجه خود واقعی را می‌بازد یا آن را فراموش می‌کند و از دست می‌دهد. هر موجودی در مسیر تکامل فطری خویش که راه کمال را می‌پیماید، در حقیقت از «خود» به «خود» سفر می‌کند؛ یعنی از خود ضعیف به سوی خود قوی و از مرتبه‌ای به مرتبه بالاتر حرکت می‌کند، از این‌رو انحراف در بینش و گرایش هر موجود از مسیر تکامل واقعی، سبب انحراف از خود به ناخود است، این انحراف بیش از همه چیز درباره انسان پدید می‌آید که موجودی فکور و مختار است. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۶ / ۵۷۷ - ۵۷۶)

اگر انسان به صورت معقول و حساب شده، هدفی را برنگزیند یا هدفی متغیر با ارزش‌های انسانی داشته باشد، دچار سردرگمی و رفتاری مذبذب‌گونه می‌شود، همانند منافقان که مصداق بارز خودفراموشی و از خودبیگانگی‌اند (توبه / ۶۷)، قرآن درباره آنان بیان می‌دارد:

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هُوَ لَا إِلَى هُوَ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا. (نساء / ۱۴۳)

میان آن [کفر و ایمان] سرگشتگان‌اند، نه سوی این‌ها و نه سوی آن‌ها و هر که را خدا در گمراهی وا نهد، پس هیچ راهی برای [نجات] او نخواهی یافت.

این بینش و نگرش او را به سمت و سوی گزینش امر نابایست و ناشایست می‌کشد. در حقیقت این گزینش سبب می‌شود که آن امر ناراست و انحرافی را به جای امر درست و بایسته قرار دهد و آن را برگزیند و قدم نخست در کج‌روی و باطل‌گرایی بردارد و از مسیر تکامل باز ماند و در فکر یافتن خود واقعی‌اش و وضعیت مطلوب بر نیاید، از این‌رو قرآن درباره کافران و منافقان و بسته بودن راه هدایت و ادامه یافتن

گمراهی‌شان می‌فرماید: «وَمَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ * لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا». (رعد / ۳۴ - ۳۳)

همچنین آنچه درباره دمّ محو شدن و فانی شدن در ماذیات آمده است، ناظر به این جهت است؛ زیرا کسی که دنیا و زیبایی‌های دلربای آن را در افکار و انظار خویش می‌پروراند، تمام هم و غم و هدف او همان بهره‌های دنیوی می‌شود و این باطل‌اندیشی و کج‌روی زمینه‌دوری از حقیقت خویش و مانع دستیابی به سعادت و رستگاری را بنیاد می‌نهد. استاد مطهری در این باره بیان می‌دارد:

هدف و غایت انحرافی داشتن تنها موجب این نیست که انسان به بیماری «خود گم کردن» مبتلا شود. کار به جایی می‌رسد که ماهیت و واقعیت انسان مسخ می‌گردد و مبدل به آن چیز می‌شود. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۶ / ۵۷۷)

۲. آلوده کردن فطرت

فطرت اصلی‌ترین سرمایه و برترین ره توشه‌ای است که پروردگار عالم، انسان را از آن نعمت بزرگ برخوردار و همواره وی را به حفظ و حراست از آن سفارش نموده است.

فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. (روم / ۳۰)

براساس این آیه شریفه، خدای سبحان انسان را با فطرتی پاک و به دور از آرایش‌ها آفریده و او را طوری قرار داده که بداند چه خوب و چه بد است (شمس / ۷) و این فهم را، سرمایه نخستین هر انسان و برای تکامل وی امری ضروری و انکارناپذیر قرار داد؛ زیرا خدای سبحان هر چیزی را به سوی کمال مطلوب خویش رهنمون ساخته است (طه / ۵۰) و کمال مطلوب آن نهادِ نهران آدمی، رساندن انسان به سیادت و سعادت است، اما وقتی انسان آن هدیه الهی را بی‌الاید و استعدادها و مواهب آن را خاموش سازد و تدسیه را در مقابل تزکیه، قرار دهد، زمینه‌هلاکت و شقاوت خویش را رقم زده و اسباب جدایی و گم کردن خود حقیقی خویش را فراهم آورده است (طالقانی، ۱۳۶۲: ۴ / ۱۱۲)، از این رو قرآن کریم بینش‌ها و گرایش‌های آن نهادِ نهران آدمی را بیان کرده، فرموده است: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَّاهَا» (شمس / ۹ - ۷) آنگاه بیان می‌دارد: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (شمس / ۱۰)؛ یعنی کسی که این عطیة خدادادی را مدسوس و مدفون سازد، آن را از مسیر اصلی منحرف و راه شناخت فخور و تقوا را بر آن بسته است؛ زیرا از شهوات و هوای نفس پیروی کرده و کارش به افراط کشیده است (کهف / ۲۸) و این زیاده‌خواهی، مانع حق شنوی و حق‌پذیری او می‌شود (قصص / ۵۰)؛ در نتیجه از راه خدا دور و از حقیقت خداخواه خویش بیگانه می‌گردد (ص / ۲۶)؛ زیرا هوای نفسش، خدایش شده است: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ»

هُوَئِهِ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا (فرقان / ۴۳)؛ آیا آن کس را دیدی که هوای [نفس] خود را خدای خویش گرفته است؟ و آیا تو بر او مراقب می‌توانی بود؟».

خدای سبحان در این آیه با جمله‌ای که در بردارندهٔ استفهام انکاری است، پیروان هوای نفس را گمراهانی به دور از هدایت معرفی کرده است و کسی که گمراه و از حق روی گرداند، خویش را باخته و هویت خود را از دست داده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۶ / ۵۳)

امیرمؤمنان علیه السلام در این زمینه بیان می‌دارد:

عَبْدُ الشَّهْوَةِ أَسِيرٌ لَا يَنْفُكُ أَسْرَهُ. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۰۵)

بنده شهوت اسیری است که از اسارتش آزاد نمی‌شود.

در جای دیگری می‌فرماید:

و كَم مِّنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ. (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱)

و چه بسا عقل‌هایی که اسیر فرمانروایی هوس هستند.

أَهْلِكُ نَفْسِي الْهَوَى. (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۰۶)

کشنده‌ترین چیز هوای نفس است.

بر این اساس کسی که نفس خویش را خدای خویش قرار دهد و امارت و فرماندهی را به او سپرد و خود را مطیع و اسیر در دست او گذارد، هویت انسانی و بندگی خویش را از دست می‌دهد؛ زیرا بنده خدا نیست و در عمل خود را بنده هوای نفس خویش ساخته است؛ پس اله او هوای او است و او «عبد الهوی» است، نه «عبدالله».

در این صورت، بدیهی است کسی که به بانگ باطل و آهنگ کاذب طبیعت و خود ناخودی که همواره اندیشهٔ هواپرستی و خودخواهی در سر دارد، گوش فرا دهد (قصص / ۵۹) و گوش جان را از شنیدن ندای فطرت و از عمل به آموزه‌های خداجو و خداخواه او باز دارد و کوشش‌های خود را در جهت برآورده کردن بُعد طبیعی و مآذیش صرف کند، هویت انسانی خویش را از دست می‌دهد و هویت حیوانی به خود می‌گیرد و از پیمودن مسیر کمال باز می‌ماند.

چنین آدمی در آغاز سیرش همچون حیوان به پاسخ‌گویی به نیازهای مادی و کار بستن غرایز طبیعی‌اش می‌پردازد و در این شرایط به گاو و گوسفندی می‌ماند که هدفی جز خوردن و خوابیدن و خرامیدن ندارد، هرچند هنوز از احساس همدردی و همدلی و احسان و مهربانی با دیگران برخوردار است، گاه چنان از هویت انسانی فاصله می‌گیرد که جز به خواسته‌ها و خواهش‌های نفس خویش نمی‌اندیشد و تا آنجا در این سیر نزولی در حیوان شدن سرازیر می‌شود که حاضر است برای کامیابی‌های خود به حقوق دیگران و حتی بستگان خویش بتازد و آنها را لگدکوب سازد. (حیدری‌فر، ۱۳۸۷: ۸۷)

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (اعراف / ۱۷۹)
إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا. (فرقان / ۴۴)

کوتاه سخن اینکه فطرت الهی مهم‌ترین دستمایه انسان برای رسیدن به کمال نهایی و دستیابی به آرمان‌های انسانی است؛ هر فعلی که موجب تضییع این سرمایه شود، زمینه از خودبیگانگی و جدایی انسان از حقیقت و انسانیتش را فراهم می‌آورد؛ زیرا، انسان با سرسپردگی در برابر شهوت و غضب راه از خودبیگانگی را هموار و خویشتن خویش را به نسیان نفس یا تناسلی آن دچار می‌سازد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۵ / ۳۱۵ - ۳۰۶)

۳. رویکرد به غفلت

غفلت در لغت عبارت است از: سهو و اشتباهی که از کمی حفظ و توجه و هوشیاری بر انسان عارض می‌شود. (راغب اصفهانی، ماده: «غفل»)

اگر انسان به مبدأ و معاد و آنچه مایهٔ سعادت او است، بی‌توجهی ورزد و آنها را وانهد و به دنیا و دلبستگی‌های آن دل بندد و هوشیاری لازم را در مقابل شکارچیان هویتش (شیطان و هوای نفس) از دست دهد، دچار غفلت شده است. غفلت، زمینهٔ حق‌بینی، حق‌شنوی، حق‌فهمی، حق‌پذیری را از انسان می‌گیرد و تمام ابزارها و توانمندی‌های خدادادی را در وجودش تباہ می‌سازد، از این‌رو قلب او که کانون ادراک و عواطف و احساسات و تصمیم‌گیری، دوستی و دشمنی است، دچار مشکل می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۲۵۳ - ۲۴۶) و به تعبیر روایت می‌میرد: «مَنْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْعَفْلَةُ مَاتَ قَلْبُهُ» (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۴۴۸ - ۴۴۶) و حیات انسانی را از وی می‌گیرد و زمینهٔ سقوط انسان و صفات انسانی را فراهم می‌آورد و او را در سیر نزولی در حد چهارپایان بلکه پست‌تر فرو می‌برد.

قرآن در این زمینه می‌فرماید:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا
وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ. (اعراف / ۱۷۹)
و در واقع، بسیاری از جنّ و انسان [ها] را برای جهنم آفریدیم؛ [چرا که] برایشان دل‌ها [و عقل‌ها] بی است که با آنها فهم عمیق نمی‌کنند و برایشان چشم‌هایی است که با آنها نمی‌بینند و برایشان گوش‌هایی است که با آنها نمی‌شنوند؛ آنان همانند چهارپایان‌اند، بلکه آنان گمراه‌ترند! تنها آنان غافلان‌اند.

۱. از آنجا که غفلت امری نسبی است، پر واضح است که در اینجا منظور از غفلت، مطلق غفلت نیست، بلکه غفلت از اموری مدنظر است که سعادت و تکامل انسان در گرو آنها است.

براساس این آیه، غفلت راه‌های معرفت و شناخت (قلب و چشم و گوش) که خدای حکیم برای انسان قرار داده است مسدود و آنها را ناکارآمد می‌سازد، چنانچه قرآن از چنین انسان‌هایی به «أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» نام برده است. شخص غافل در بینش و نگرش و گرایش خود دچار خطا می‌شود و در تشخیص حق و باطل بی‌توجهی می‌ورزد، از این‌رو زمینه‌ای از دست دادن هویت انسانی خویش که حق‌بین و حق‌شنو و حق‌پذیر بود را فراهم می‌آورد و به حیوان، بلکه پست‌تر مبدل می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۱۶۵)

از سوی دیگر، غفلت زمینه‌ساز اصلی گمراهی و تباهی انسان و مانع بصیرت و بینایی او است: «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا: دَوَامُ الْغَفْلَةِ يَعْنِي [تُعْمِي] الْبَصِيرَةَ». (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۲۶۶)

از سوی سوم، انسان غافل تلاش و همتش را در راهی هزینه می‌کند که برای او نفعی ندارد و سرمایه عمرش را در جایی تباہ می‌سازد که مایه نجاتش نیست؛ زیرا توجه‌اش به امور دیگری غیر از خودش معطوف داشته است، همین امر باعث می‌شود که از حقیقت انسانی‌اش غافل شود و آن را از دست بدهد، امیرمؤمنان علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

كفَى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أَنْ يَصْرِفَ هِمَّتَهُ فِيمَا لَا يَعْنيهِ. (همان: ۴۷۷)

كفَى بِالْمَرْءِ غَفْلَةً أَنْ يَضَيِّعَ عُمُرَهُ فِيمَا لَا يَنْجِيهِ. (لیثی واسطی، ۱۳۷۶: ۳۸۶)

براساس این فرمایش، ریشه اصلی انحراف انسان، غفلت است؛ زیرا انسان غافل تلاش و همتش در راهی صرف می‌کند که به او سودی نمی‌بخشد و فقط به امور مادی و دنیایی توجه دارد و از ماورای آن در بی‌خبری به سر می‌برد، قرآن در این زمینه می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ؛ (روم / ۷) نمایی از زندگانی این جهان را می‌شناسند و از جهان واپسین غافلند».

غفلت و بی‌توجهی از هر چیزی به‌منزله از دست دادن آن چیز است. «الْغَفْلَةُ فَقْدٌ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۵۷) و درباره انسان به‌معنای از دست دادن انسانیت و فقدان حقیقت خویش و سقوط در ورطه حیوانیت و پستی است. استاد جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

منشأ هر آفتی که از بیرون دامنگیر ما می‌شود، غفلت درون ما است و اگر در درون ما قلعه اعتقاد و التفات وجود داشته باشد، آسیبی به ما نمی‌رسد. (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۱۱ / ۲۶)

۴. وسوس شیطانی

یکی از عوامل فراموشی در انسان، شیطان است. قرآن در آیاتی چند به این زمینه فراموشی تصریح و می‌فرماید:

وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَّعِدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. (انعام / ۶۸)

فَأَنسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ. (يوسف / ۴۲)
 فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ، وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا.
 (كهف / ۶۳)
 اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ وَلَوْلَاكَ جِزْبُ الشَّيْطَانِ لَأَنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ
 الْخَاسِرُونَ. (مجادله / ۱۹)

با توجه به آیات فوق، شیطان زمینه فراموشی برخی از امور را برای انسان فراهم می‌آورد، از جمله آنها خودفراموشی است که در آیه اخیر به آن تصریح دارد و هرگاه انسان خدا را فراموش کند به خودفراموشی دچار می‌شود. (حشر / ۱۹) استاد جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

وقتی شیطان بر یک فرد یا گروهی مسلط شود، اولین کارش این است که انسان را خلع سلاح کرده او را از یاد خدا غافل می‌کند. وقتی انسان از یاد خدا غافل شد آنگاه «فَأَنسَهُمْ أَنفُسَهُمْ» (حشر / ۱۹) تحقق پیدا می‌کند؛ به این معنا که خدا هم آنها را از یاد خودشان می‌برد. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۱ / ۲۳۴)

در ادامه برای تبیین و تحلیل بیشتر مطلب، به برخی راهکارهای شیطان [برای خود فراموشی انسان و از یاد بردن هویت واقعی] می‌پردازیم:

گاه شیطان با ایجاد فراموشی در امور جزئی و معمولی زندگی موجب می‌شود که انسان از آنچه مایه سعادت و تکامل اوست، بازماند. در داستان حضرت موسی علیه السلام با همراهش به این معنا تأکید می‌شود که ابلیس چگونه با ایجاد نسیان درباره ماهی موجب شد تا سفر وی دچار مشکل و سیر الهی او مختل گردد و برای یافتن عالم ربانی و استادش ناچار به بازگشت شود. (كهف / ۸۳ - ۶۳)

گاه با وسوسه (طه / ۱۲۰؛ ناس / ۵) یا با سوگند دروغ در لباس نصیحت‌گری مهربان (اعراف / ۲۱) و دگر بار با وعده‌های دروغین (نساء / ۱۲۰؛ بقره / ۲۶۸) و زیبا جلوه دادن اعمال زشت آدمی، (انفال / ۴۸؛ انعام / ۴۳؛ نمل / ۲۴؛ نحل / ۶۳) تلاش می‌کند که با ترفندهای گونه‌گون وی را بفریبد و دل او را برباید و به صفات ناپسند مغرورش سازد و بر او چیره گردد، به طغیان در برابر خالقش و فراموشی پروردگارش وادار سازد (مجادله / ۱۹) و در پی آن به خودفراموشی گرفتار آید (حشر / ۱۹)؛ زیرا شیطان وسوسه‌گری غدار، حيله‌گری مکار و دشمنی آشکار است که با تسویل^۱ (محمد / ۲۵)، تسویف (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۳۶؛ نهج‌البلاغه، خطبه ۶۴) و تزیین (انفال / ۴۸؛ عنکبوت / ۳۸)، آدمی را مغرور و فریب می‌دهد و او را با این ترفندها مشغول می‌دارد تا عمرش به سرآید و نتواند به درون مایه و هویت انسانی‌اش بپردازد.

۱. التَّسْوِيلُ: تزيين النفس لما تحرص عليه و تصوير القبيح منه بصورة الحسن. (راغب اصفهانی، همان: ماده «سول»)

کوتاه سخن

شیطان، دشمن قسم خورده انسان با ترفندهای گونه‌گون زمینه فریب و چیرگی بر انسان را فراهم می‌آورد و با وسوسه‌های دل‌انگیز، وی را همدم و همراه خود می‌سازد. انسان در پی این انتخاب ناپایست و ناشایست خویش به خدافراموشی، سپس خودفرااموشی دچار و از حقیقت و انسانیتش جدا و از خود واقعی‌اش بیگانه می‌شود.

۵. تقلید کورکورانه

اگر انسان به‌جای اهمیت دادن به خویش و بهره‌وری از قوه تعقل و تفکری که خدای سبحان در وی به ودیعت نهاده است، فقط به دیگران بنگرد و رفتار و کردار و گفتار آنان را سر مشق زندگی و ملاک و محور امور خویش قرار دهد، کم‌کم از حقیقت خویش غافل و از او جدا می‌گردد؛ زیرا به‌جای اندیشیدن، با اندیشه و فکر دیگران کار خویش را سامان می‌دهد، اعتماد و اعتقاد او به آنان وابسته شده، خود را دچار نوعی ضعف و سستی می‌بیند و این امر زمینه شکست جبران‌ناپذیر و محروم شدن انسان از گوهر گران‌بهای عقل در هر دو بعدش؛ نظری و عملی، فراهم می‌آورد، از این‌رو در آموزه‌های دینی، بر تعقل و تفکر تأکید فراوان شده است و کسی که از این هدیه خدادادی بهره‌نجوید را به‌منزله بی‌دین معرفی فرموده‌اند. (کراجکی، ۱۴۱۰: ۲ / ۳۱) و از تقلید کورکورانه و جاهلانه به‌شدت نهی شده است؛ زیرا این‌گونه تقلید، عقل انسان را خوار و او را بی‌هیچ دلیلی در برابر دیگری فرمانبردار می‌سازد.

قرآن کریم در این‌باره بیان می‌دارد:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ. (بقره / ۱۷۰)

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. (لقمان / ۲۱)

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ * ... إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ. (زخرف / ۲۳ - ۲۲)

براساس این آیات خدای سبحان مشرکین و مخالفان طریق هدایت را به‌دلیل تقلید کورکورانه آنها از پدران خویش می‌نکوهد و این بینش و منش را زمینه سقوط و گمراهی آنان معرفی می‌نماید. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱ / ۴۱۹) چراکه این رفتار، عملی نابخردانه و نوعی ضعف روحی و خود را در دیگران دیدن است، جلو رشد مادی و معنوی و فکری و عقلی انسان را می‌گیرد و او را از پیمودن راه تکامل و یافتن استعدادها و ارزش‌های انسانی‌اش باز می‌دارد.

در روایات رسیده از ائمه هدی علیهم‌السلام نیز از تقلید کورکورانه و به دور از آگاهی نهی شده و حتی تقلید از فقها

نیز براساس شرایط ویژه جایز دانسته شده است. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۴۸۵؛ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۲۷ / ۱۳۱)

نتیجه

خودفراموشی در منظر قرآن حالتی درونی و فکری است که انسان خود فراموش و از خود بیگانه، در این حالت دچار غفلت از هویت حقیقی و واقعی خود می‌شود و دیگری را خود می‌پندارد و این هویت و تصویر دیگر، چیزی است که براساس جهان‌بینی انسان از خود بیگانه شکل می‌گیرد.

این مسئله در بینش قرآنی، دارای بسترها و زمینه‌های متفاوتی است که می‌توان در سه حوزه اعتقادی و رفتاری و اخلاقی آنها را دسته‌بندی کرد. خودفراموشی که تعبیر دقیق قرآنی است با از خود بیگانگی در بینش نام‌گذاران این نظریه (هگل، مارکس، فوئرباخ) تفاوت اساسی و بنیادی دارد؛ زیرا در نظریه این سه نفر، دین و خدا یکی از عوامل از خود بیگانگی به‌شمار می‌رود و راه نجات بشر، از این بحران زدودن دین و خدا و ایستادن روی پای خود می‌دانند، اما در بینش قرآنی دقیقاً مسئله عکس این قضیه است. پشت کردن به مبدأ و معاد و اموری که با این واقعیات ناسازگاری دارد، عواملی بس مهم در تحقق این معضل به‌شمار می‌آیند؛ زیرا انسان هویتی خدایی و روحانی و فراحیوانی دارد که از خدا نشأت گرفته و به‌سوی او باز می‌گردد؛ حقیقت و هویت او عین ربط به خداست؛ از این رو خودفراموشی زمینه‌ساز اصلی خودفراموشی است و تسلیم شدن در برابر مبدأ متعال عین باز یافتن خویش است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه سید علی موسوی گرمارودی، ۱۳۸۴، تهران، قدیانی.
- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، تصحیح صبحی صالح، قم، دار الهجره.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی، ۱۳۹۸، التوحید، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن عاشور، محمد طاهر، بی‌تا، التحرير و التنوير، بی‌جا، بی‌تا.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، معجم مقائیس اللغة، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- انوری، حسن، ۱۳۸۱، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- بدوی، عبدالرحمن، ۱۹۸۴ م، موسوعة الفلسفیه، بیروت، المؤسسة العربیة للدراسات النشر.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۷۸، تفسیر موضوعی قرآن کریم، مراحل اخلاق در قرآن، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۴، تفسیر موضوعی قرآن کریم، معرفت‌شناسی در قرآن، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۷، تفسیر موضوعی قرآن کریم، فطرت در قرآن، ج ۱۲، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۷، تفسیر موضوعی قرآن کریم، مبادی اخلاق در قرآن، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۸۹، تفسیر موضوعی قرآن کریم، حیات حقیقی انسان در قرآن، قم، اسراء.

- _____، ۱۳۸۰، تفسیر موضوعی قرآن کریم، معاد در قرآن، قم، اسراء.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، ۱۴۱۰ ق، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بیروت، دار العلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ ق، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام.
- حیدری فر، مجید، ۱۳۸۷، مدرسه ترنم توحید (خدایابی و خداشناسی)، قم، جامعه المصطفی العالمیه.
- دریابندری، نجف، ۱۳۶۹، درد بی خویشی (بررسی مفهوم الیناسیون در فلسفه غرب)، تهران، پرواز.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت و دمشق، دارالعلم و الدار الشامیه.
- رجبی، محمود، ۱۳۸۶، انسان شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۳، منشور جاوید (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.
- سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۶، قصه ارباب معرفت، تهران، صراط.
- _____، ۱۳۸۸، اوصاف پارسایان، تهران، صراط.
- شعرانی، میرزا ابوالحسن، ۱۳۸۶، ترجمه و شرح صحیفه سجادیه، قم، قائم آل محمد علیهم السلام.
- طالقانی، سید محمود، ۱۳۶۲، پرتوی از قرآن، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مشهد، مرتضی.
- طوسی، محمد بن حسن، بی تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ ق، کتاب العین، قم، هجرت.
- فیض کاشانی، محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، المحجة البيضاء، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- کاشانی، فتح الله، ۱۴۲۳ ق، زیادة التفاسیر، قم، بنیاد معارف اسلامی.
- کراجکی، محمد بن علی، ۱۴۱۰ ق، کنز الفوائد، قم، دار الذخائر.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ ق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
- لیثی واسطی، علی بن محمد، ۱۳۷۶، عیون الحکم و المواعظ، قم، دار الحدیث.
- مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۷، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، یادداشتها، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۴، مجموعه آثار، ج ۱۳، تهران، صدرا.
- _____، ۱۳۷۷، مجموعه آثار، ج ۱۶، تهران، صدرا.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، ۱۴۱۳ ق، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.
- نراقی، محمد مهدی، بی تا، جامع السعادات، قم، اسماعیلیان.

الأساليب الخاصة لأهل البيت عليهم السلام في تفسير مفردات القرآن

* حسن اصغرپور

** مجيد معارف

*** خليل پرويني

الخلاصه

لاشكّ في أنّ أهل البيت عليهم السلام وبشهادة القرائن العقلية والنقلية، هم القرآن الناطق والورثة الحقيقيين لعلوم ومعارف رسول الله صلى الله عليه وآله. هناك في الأحاديث الشيعية، نصوص ومقتطفات تثني علي أهل البيت عليهم السلام بوصف «أمراء الكلام». وبما أنّ فهم معاني الكلام يتوقف علي فهم كلمة أو كلمات، من الطبيعي أن امعان النظر وتقصى الآراء التفسيرية لأهل البيت عليهم السلام في تبين معني أو معاني مفردات القرآن الكريم يكتسب أهمية بالغة في تفسير القرآن. هناك أساليب مختلفة في تفسير مفردات القرآن، منها الأساليب الأربعة التالية: الاسلوب التأويلي، واسلوب توسيع أو تضيق المعني، والبيان الغائي والتصويري. وهذه هي الأساليب التي يختصّ بها تفسير أهل البيت عليهم السلام لمفردات ألفاظ القرآن. يأتي هذا البحث علي شرح كلّ اسلوب ويقدم لها أمثلة ونماذج من التراث التفسيري لأهل البيت عليهم السلام، مع إثبات الأصل القرآني لبعض هذه الأساليب.

الألفاظ المفتاحية

مفردات القرآن، التفسير الأدبي، التفسير الروائي، الأساليب التفسيرية، اسلوب أهل البيت عليهم السلام.

h.asgharpour@shahed.ac.ir

maaref@ut.ac.ir

k.parvini@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٥/٠٨/٢٧

*. استاذ مساعد في جامعة شاهد (الكاتب المسؤول).

** استاذ في جامعة طهران.

*** استاذ مشارك في جامعة تربية المدرسين.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٦/١٢/٢٥

تبيين مصاديق «أهل البيت» في آية التطهير ونقد رأى الألوسى

ميثم دوست محمدى*

رضا نوروزى**

الخلاصه

آية التطهير من أكثر الآيات القرآنية المثيرة للجدل بين مفسرى الفريقين. الشيعة وبناءً على ما لديهم من أحاديث متواترة عن رسول الله ﷺ، يرون أن مصاديق «أهل البيت» في هذه الآية تنحصر في النبي ﷺ، وعلى، وفاطمة، والحسن، والحسين ﷺ. وأما الألوسى وهو من مفسرى أهل السنة فهو يرى، انطلاقاً من مقتضى سياق الآيات وبعض أحاديث النبي ﷺ، أن دائرة مصاديق «أهل البيت» أوسع وأشمل من أزواج وأبناء وأقارب النبي ﷺ وحتى أقطاب الصوفية. يتناول هذا البحث النظر في شروط استخدام وتطبيق السياق في التفسير وتمحيص للأحاديث الواردة عن رسول الله ﷺ من وجهة نظر علماء أهل السنة، وينتقد الرأى الذى ينكر انحصار مصاديق أهل البيت في أصحاب الكساء، ويستعين بالأحاديث الصحيحة الموجودة في مصادر أهل السنة، ليثبت انحصار مصاديق هذه الآية في أصحاب الكساء.

الألفاظ المفتاحية

الآية ٣٣ من سورة الأحزاب، آية التطهير، أهل البيت، الألوسى، أصحاب الكساء.

*. طالب دكتوراه فى تدريس المعارف الإسلامية، جامعة طهران (الكاتب المسؤول). mdoostmdoost@gmail.com

** استاذ مساعد فى قسم المعارف الإسلامية، جامعة قم. r.nourouzy@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٥/١٢/١٩

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٣/١٢

أضواء علي دعوة النبي الكريم ﷺ علي أساس الآية ٢١٤ من سورة الشعراء، والآية ٩٤ من سورة الحجر

مجتبي محمدى *

ابوالفضل خوش منش **

الخلاصه

الرأى المشهور فى ما يخص الآيتين: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»، و«فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ» هو ان الآيتين المذكورتين تشيران الي بداية مرحلة جديدة من دعوة النبي محمد ﷺ الي الإسلام، وهو ما يُعرف بدور الدعوة العلنية. وفقاً لهذه الرؤية فإن النبي ﷺ قد أمر - من بعد نزول هاتين الآيتين - بإنهاء مرحلة الدعوة السرية والبدء بمرحلة الدعوة العلنية. لكن هذه الرؤية تكتنفها اشكالات كثيرة منها أن الروايات التي تؤيدها تعجّ بتناقضات كثيرة، فضلاً عن أنها لا تنسجم مع ترتيب نزول السور القرآنية. وبالإضافة الي كل ذلك فإن هذه الرؤية تتعارض مع محتوى ومضامين آياتٍ وردت فى سياقٍ جزئى ومع قالب سورتي الشعراء والحجر، وكذلك مع محتوى سور قرآنية اخري من حيث الصياغة والسياقات العامة. فلو أخذنا بنظر الإعتبار السير التاريخي والمنطقي لآيات وسور القرآن الكريم فإننا نتوصل الي نتيجة مفادها أن الآيات المذكورة ليست لها أدني صلة بإنهاء الدعوة السرية والبدء بالدعوة العلنية. فهذه الآيات، نزلت من بعد السنة السادسة للبعثة وفيها أمر للرسول ﷺ بمواصلة الدعوة العلنية بكلّ عزمٍ وحزمٍ وثبات رغم وجود الكثير من المشاكل والموانع التي تقف أمام مسيرة الدعوة الي الإسلام.

الألفاظ المفتاحية

الآية ٢١٤ من سورة الشعراء، الآية ٩٤ من سورة الحجر، الدعوة السرية، الدعوة العلنية.

mojtaba.mohammadia@gmail.com

manesh88@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠١/٢٧

*. طالب دكتوراه فى جامعة طهران (الكاتب المسؤول).

** استاذ مشارك فى جامعة طهران.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٥/٢٤

ماهية حقيقة الملكوت في القرآن الكريم مع تحليل لرأى المفسرين

مهناز عباسي*

فريده بهرامى**

الخلاصه

كانت ماهية الملكوت والامور المتعلقة به موضع بحث المفسرين والباحثين القرآنيين. منشأ هذا البحث منبثق من الآيات التالية: الآية ٨٣ من سورة يس، والآية ٨٨ من سورة المؤمنون، والآية ٧٥ من سورة الأنعام، والآية ١٨٥ من سورة الأعراف، التي تحدتت عن الملكوت بصراحة. وكان هذا مما أدّى الي ظهور آراء شتّى حول الملكوت. نحاول في هذا البحث تسليط الضوء علي «ماهية الملكوت» والامور المتعلقة به، من منظار الآيات القرآنية أولاً، ثم استجلاء وتبيين أهم الآراء المطروحة في هذا المجال. هنالك ثلاثة آراء مطروحة بين المفسرين في تفسيرهم للملكوت، وهي قولهم: إنّ الملكوت هو الجانب العمومي للشهود، والملكوت أمر باطنى، والملكوت مقام قرب يختص به أولياء الله. الرأى الثانى يقدّم تفسيراً واضحاً فضلاً، عن كونه رأياً جامعاً ويمكن حملها علي آيات الملكوت، فهو يأخذ معنيّ عينياً لكلمة الملكوت يحول دون حملها علي معنيّ اعتبارى. تري وجهة النظر هذه أن الملكوت أمر باطنى في نظام العرش الإلهى يُعبّر فيه عن صورة انتساب الأشياء الي الله تعالى من حيث العلاقة التدبيرية بينها، وهي مرتبطة بمفاهيم الأمر الإلهى، والهداية، والإمامة، واليقين، والعرش.

الألفاظ المفتاحية

آيات الملكوت، الوجه الباطنى، الحقيقة، تدبير الامور.

abbasi_m89@yahoo.com

bahramifaride@gmail.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٩/٢٩

*. استاذة مساعدة في قسم المعارف الإسلامية، جامعة الزهراء (ع.ف.).

** خريجة ماجستير من جامعة قم.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٦/٠٣/٠٥

تأثير معرفة جغرافية «بابل» في تفسير الآية ١٠٢ من سورة البقرة

سيده سميّه خاتمي سبزوارى*

سيد محمد مرتضوى**

الخلاصه

من آيات القرآن الكريم التي يلقها الغموض لدى المفسرين الآية ١٠٢ من سورة البقرة. في هذه الآيات عدة امور تسترعى الانتباه، وفيها خلاف حول مكان بابل، ونزول هاروت وماروت، وكيفية السحر، وما هو المقصود بالشياطين، غير ان وجود كلمة «بابل» هنا يساعد كثيراً علي تبديد شيء من الغموض وحل هذه الاختلافات في الرؤي. وردت كلمة بابل مرة واحدة في القرآن. ينطلق هذا البحث من قضية اهتمام الناس بالسحر، الذي هو الموضوع الأهم في هذه الآية، لتسليط الضوء علي الاحداث التي وقعت في هذه المدينة وكيفية نهايتها، لكي يتسني عن طريق التعرف علي بابل بشكل أوسع، الاستعانة بذلك وملاحظة مدي معرفته في تفسير الآية. هذه التأثيرات تُبحث من جانبين؛ احدهما تبين العقاب التي انتهي إليها السحرة، ليتقضي من خلال ذلك العلاقة بين السحر وبين الوقائع التي حصلت في بابل، والآخر طرح اجابات للاختلافات التفسيرية في هذا المجال.

الألفاظ المفتاحية

الآية ١٠٢ من سورة البقرة، أرض بابل، هاروت وماروت، الإختلافات التفسيرية.

* طالبة دكتوراه في تدريس القرآن والنصوص الإسلامية، جامعة الفردوسى، مشهد. shkhatami56@gmail.com
** استاذ مشارك في قسم المعارف الإسلامية جامعة الفردوسى، مشهد (الكاتب المسؤول). mortazavi-m@um.ac.ir
تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠١/٢٧ تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٥/٢٠

تحليل مقارنة لرأى الفريقين فى مسألة الرجعة

علي أساس الآفة ٨٣ من سورة النمل

ابوذر رجبى*

الخلاصه

يؤمن الشيعة بمبدأ الرجعية، ولكن أهل السنة لا يؤمنون بهذا المبدأ. يستدل الشيعة بعدة أدلة علي هذا المعتقد منها ما جاء فى النصوص الدينية من آيات قرآنية واحاديث شريفة مروية عن المعصومين عليه السلام اضافة إلي العقل والاجماع. هذه الامور اذا اضيفت إليها الوقائع التاريخية التى شهدتها الاقوام السالفة، تثبت امكان الرجعة. من الادلة التى تؤخذ بنظر الاعتبار فى هذا المجال بعض الآيات القرآنية التى تثبت هذا الاعتقاد فى آخر الزمان. وعلي رأس هذه الآيات كما يري مفسرو الشيعة، الآفة ٨٣ من سورة النمل التى تُعرف لدى الباحثين القرآنيين الشيعة بأفة اثبات الرجعة فى زمان ظهور الامام المهدي عليه السلام. وفى مقابل ذلك توجه مفسرو أهل السنة بالنقد إلي رأى علماء الشيعة هذا. يتناول هذا البحث تمحيص رأى مفسرى الفريقين بمنتهى الدقة بأسلوب تحليلي فى ما يخص دلالة الآفة المذكورة، ثم يطرح رأى مفسرى أهل السنة علي بساط النقد.

الألفاظ المفتاحية

الآفة ٨٣ من سورة النمل، آفة الرجعة، التفسير المقارن، التفسير الكلامي، الرجعة، الحشر، آخر الزمان.

abuzar_rajabi@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٩/٠٨

*. استاذ مساعد فى جامعة المعارف الإسلامية.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٦/٠١/١٣

الإتجاه العقلي في تفسير الآيات القرآنية من منظور الشريف الرضى والزمخشري

* محسن قاسم پور

** محمد حسن لواساني

الخلاصه

الشريف الرضى والزمخشري من المفسرين الذين تناولوا تفسير آيات القرآن الكريم انطلاقاً من اتجاه عقلي ، غير أن الإتجاه ينبثق من منطلقين متميزين عن بعضهما. توجه الزمخشري نحو تفسير الآيات منطلقاً من الاصول العقلية للاعتزال واستناداً إلي مبدأ التأويل، بينما نظر الشريف الرضى إلي الآيات في ضوء ما تمليه مكانة العقل في الفكر الشيعي، ومحدودية العقل واعتباره مجرد أداة في التفسير. النهج الذي سار عليه الشريف في تفسيره للآيتين ٧ و ٨ من سورة آل عمران، هو انه جعل القرآن محوراً مع نزعة تميل نحو التجديد؛ بينما سار الزمخشري في تعاطيه مع كلتا الآيتين تبعاً للسنة السلفية للمعتزلة. الشريف الرضى نظر إلي الآيتين ٦٠ و ٦١ من هذه السورة بنظرة تجعل الكتاب والسنة محوراً مع اخذ الجوانب الادبية بنظر الاعتبار، في حين فسر الزمخشري هاتين الآيتين استناداً إلي مصدر العقل والشواهد التاريخية. بالاضافة إلي ذلك يلاحظ في تفسيره لهاتين معالم من الفكر الكلامي للمعتزلة مصحوباً بنوع من التعصب.

الألفاظ المفتاحية

الآيتان ٧ و ٨ من سورة آل عمران، الآيتان ٦٠ و ٦١ من سورة آل عمران، التفسير الكلامي، التفسير المقارن، الشريف الرضى، الزمخشري.

*. استاذ مشارك في جامعة كاشان (الكاتب المسؤول).

** طالب دكتوراه في جامعة كاشان.

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٨/٢٣

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٢/٢٥

بحث مقارن لآيات الخلود في النار من منظار العلامة الطباطبائي والفخر الرازي

كريم علي محمدى*

عبد المجيد علي محمدى**

الخلاصه

في آيات من القرآن الكريم مثل: الآية ٦٩ من سورة النساء، والآية ٦٤ من سورة الأحزاب، والآية ٢٣ من سورة الجن، والآية ١٧ من سورة الحشر، ذُكرت مدة عذاب المذنبين في النار بلفظ «خالدين فيها». موضوع خلود عذاب المذنبين، أو انتهائه وانقطاعه، المسائل المهمة التي كانت منذ القَدَم موضع اهتمام المتكلمين، والفلاسفة، والعرفاء، والمفسرين؛ قسم منهم انتهج منهج الإفراط وقال بخلود المذنبين في العذاب الدائم. ووقع قسم آخر في التفريط وقال بجواز نهاية العذاب لجميع المذنبين. وفي هذا المجال انتهج كلٌّ من العلامة الطباطبائي المفسر، والفيلسوف، والعارف الشيعي البارز، والفخر الرازي المفسر والمتكلم الأشعري البارز، بتبيينهما العقلي لمسألة الخلود في العذاب، وفقاً لمبانيهما الكلامية، والتفسيرية والفلسفية، منهج الاعتدال، ورسماً حدّ الخلود في النار والخالدين فيها. البحث الذي بين أيديكم محاولة لتسليط الضوء علي أدلة ومباني هذين العالمين الكبيرين، ونقد لأهم الشبهات التي تُثار بشأن فكرة الخلود في النار.

الألفاظ المفتاحية

آيات الخلود في النار، الخلود في جهنم، التفسير الكلامي، العلامة الطباطبائي، الفخر الرازي.

Karimali_110@yahoo.com

qmajid@yahoo.com

تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠١/٢٧

*. استاذ مساعد في جامعة الشهيد مدني، اقليم آذربايجان.

** ماجستير من جامعة قم (الكاتب المسؤول).

تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٠٥/١٤

عمومية زوجية الموجودات في ضوء الآية ٣ من سورة الرعد والآية ٤٩ من سورة الذاريات

روح الله نجفي*

الخلاصة

تحدث القرآن الكريم في آيات متعددة عن نظام زوجية الموجودات، حيث نصت الآية الثالثة من سورة الرعد وفقاً للرأى المشهور، علي زوجية جميع الثمار، وكذلك تحدث الآية ٤٩ من سورة الذاريات عن زوجية جميع الأشياء. يبين هذا البحث أن الآية الثالثة من سورة الرعد، يمكن تصوّر تركيب نحويين فيها، وأن هذه الآية وفقاً للرأى المشهور حول التركيب النحوي لها، تدلّ علي زوجية جميع الثمار، ولكن وفقاً لرأى غير مشهور، المراد من القرينين في هذه الآية الليل والنهار، من جهة، وبناءً علي تعبير «كلّ شيء» الذي جاء في الآية ٤٩ من سورة الذاريات، من الممكن تصور انه ينبغي البحث عن نظام الزوجية حتي في الموجودات غير الحيّة، في حين أن هذه الأشياء ليس فيها ذكور وإناث وليس فيها نظام زوجية من نوع آخر يمكن أن يدركه من يتوجّه إليهم القرآن بالخطاب في عهد نزوله، لكي يلفت أنظارهم الي قدرة الله. ومن هنا ونظراً لاستعمال كلمة «كلّ» للتأكيد علي الكثرة، وهو أمر شائع في أدبيات القرآن، يبدو أن المراد في الآية ٤٩ من سورة الذاريات، هو بيان كثرة وسعة ظاهرة الزوجية بين الموجودات الحيّة.

الألفاظ المفتاحية

الآية ٣ من سورة الرعد، الآية ٤٩ من سورة الذاريات، التفسير العلمي، عمومية نظام الزوجية.

rnf1981@yahoo.com
تاريخ القبول: ٢٠١٥/١٢/٣١

*. استاذ مساعد في جامعة الخوارزمي.
تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/٤/٢٢

تفسير مقارن لآية النور

اكبر محمودى*

الخلاصه

المراد الأساسى من الـ «نور» فى الآية الشريفة المعروفة باسم آية النور، هو الهداية؛ وذلك بقريئة جملة «يهدى الله لنوره من يشاء»، وبناءً على ما جاء فى الروايات. كما ذُكرت له أيضاً معانى اخري فرعية وتصبّت فى سياق هذا المعنى. الهدف الذى أرادَه الله عزّ وجلّ من ذكر «المشكاة»، و«المصباح»، و«الزجاجة» مع ما ذُكر لها من معانٍ كثيرة، فى هذه الآية هو التشبيه لمخلوقاته بالزجاجة والمصباح والنور، لكى يصوّر لهم بمثال ملموس كيفية اشعاعه عليهم بالنور. وهذا ما يُفهم مما جاء فى نصّ الآية الشريفة: «يُضربُ اللهُ الأمثالَ لِلنَّاسِ». كما أن المقاطع والجُمْلُ الاخرى: «كأنها كوكب درى»، و«يوقد من شجرة مباركة لا شرقية ولا غربية»، و«يكاد زيتها يضىء ولو لم تمسسه نار»، و«نورٌ على نورٍ» جاءت كلّها من أجل بيان شدة إنارة ذلك المصباح والزجاجة التى هو فيها. إنّ ما يُفهم من قوله تعالى: «يهدى الله لنوره من يشاء» وهو أنه يخصّ بنوره أفراداً معيّنين، وفى ضوء ما جاء فى المقطع الأول من الآية الذى يفيد إضفاء النور على السموات والأرض، أن الله تبارك وتعالى نورين؛ نور عام، ونور خاص.

الألفاظ المفتاحية

آية النور، الآية ٣٥ من سورة النور، الآيات المتشابهة، التفسير المقارن.

*. خريج دكتوراه فى القرآن والنصوص الإسلامية جامعة المعارف الإسلامية. تاريخ الاستلام: ٢٠١٥/١٠/٠٦
mahmoodiakbar24@gmail.com تاريخ القبول: ٢٠١٦/٠٤/٠٦